جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال هفتم، شمارهٔ اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ۹۵ - ۱۱۵

رمان تاریخی، تاریخ یا رمان؟
(شکل‌شناسی و بررسی ساختار روایی دررمان تاریخی)

محسن محمدی فشارکی*
فضل‌الله خدادادی**

چکیده

رمان تاریخی شکلی از روایت داستانی ست که ترکیبی از داستان و تاریخ است. به طوری که نمی‌توان به آسانی گفت که در این قالب آیا تاریخ به عنوان موضوع کار نویسنده، در محور داستان قرار می‌گیرد و تمامی عناصر داستان در خدمت مورخ در می‌آید یا تاریخ به عنوان حکم فرعی اثر در پس داستان خود نمایی می‌کند؟ بهترین نمونهٔ آمیزش داستان وتاریخ را در این رمان ها می‌توان دید. در این قالب داستانی اشخاص برجسته وتاریخی،سلسه حوادث و عصر گذشته بازسازی می شود و از آنجا که به گذشته می پردازد تاریخ است واز آنجا که برای بیان حوادث از عناصر روایت وداستان پردازی استفاده می‌کند، داستان است.در واقع رمان تاریخی از آنجا که به شرح حوادث گذشته می‌پردازد، تابع الگوهای روایت است. اگر به آن دسته از رمان هایی که نوشتار تاریخی خوانده می شود دقت کنیم متوجه می شویم که بیشتر داستان به چیزی نظر دارد که «گذشته» است یا به نوعی معنایی از«گذشتگی» به خود گرفته است. پژوهش حاضر به شیوه توصیفی- تحلیلی و با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای به شکل شناسی ساختار رمان تاریخی می‌پردازد و در حین پژوهش علاوه بر تبیین ساختار رمان تاریخی به چگونگی آمیزش دو عنصر داستان و تاریخ در این قالب می‌پردازد .

کلیدواژه‌ها: داستان، تاریخروایی، روایت، رمان تاریخی

---

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، fesharaki311@yaoo.com
** دانشجوی دکتری زبان وادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین (نویسندهٔ مسئول)، fazlollah1390@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/٤/۱۲

۱. مقدمه و بیان مساله

در مورد تلفیق داستان و تاریخ در «رمان تاریخی» می توان گفت: «در داستان نیز تاریخ هست، مادهٔ اولیهٔ داستان تاریخ است، اما بسته به این که داستان چقدر از واقعیت دور و به تخیل نزدیک باشد، جوهر تاریخی آن کم یا زیاد می شود.ارتباط تاریخ با شعر که ارسطو مطرح می کند حاکی از قدیم ترین تصویری است که عامّه یونانیان در باب ماهیت تاریخ داشته اند و این که ارسطو اساس شعر را قصه می دانست نشانگر شباهت تاریخ و قصه است» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۲۲).از آنجا که «تاریخ» به دو صورت تاریخ روایی(کتب نگاشته شدهٔ موجود در بازار، تاریخ مغول، تاریخ سیستان، تاریخ جهانگشا و...) و تاریخ غیر روایی(ماده تاریخ، سالشمارها ، رویدادنامه ها و سالشمارها) وجود دارد، تاریخ روایی همانند داستان و رمان از عنصر «روایت» استفاده می کند بر خلاف تاریخ غیر روایی که بین اجزای آن همانند تاریخ روایی رابطهٔ علّی و معلولی وجود ندارد و از جایگاه راوی و زاویهٔ دید در آن خبری نیست. آنچه از تلفیق دو قالب داستان و تاریخ به بهترین شکل وجود دارد، «رمان تاریخی» است. اما روایت پردازی و استفاده از عنصر قصه و روایت در تاریخ روایی با داستان اختلاف ظریفی دارد و آن بیان هنرگونهٔ روایت در داستان نسبت به تاریخروایی است. داستان نویس روایت را با بیان ظریف و هنرمندانهٔ خود می پرورد در حالی که در تاریخروایی به قول ژرارژنت(Jeerer jennet.۱) « روایت همان کنش گزارشگری است » (احمدی ، ۱۳۷۸ : ۳۵). آنچه باعث اختلاف کاربرد روایت در این قالب می گردد، «نوع قالب و هدف نویسنده است». داستان نویس قصد هنرنمایی و سازندگی دارد، یعنی می خواهد اثری هنری خلق کند، در حالی که مورخ صرفاً یک گزارشگر است و می خواهد یک حادثهٔ تاریخی را بیان نماید. در همین رابطه شوشانافلمن .Shoshanna felmen می گوید: «رابطهٔ بین روایت و تاریخ ، بارها و بارها هم در نظریهٔ روایت و هم در نظریه های تاریخ، مسلم انباشته شده است. وی در اینجا روایت را اعمال کلامی ای که در آنها کسی به کسی دیگر می گوید که چیزی اتفاق افتاده است» تعریف می کند. این که «چیزی اتفاق افتاده است » به خودی خود تاریخ است» مکوئیلان(Micelle Toll an) ، ۱۳۸۸: ٤۱۲).پس بهترین شکل آمیزش دو قالب داستان و تاریخ را می توان در نوع ادبی رمان تاریخی مشاهده کرد. این قالب ساختاری تشکیل یافته از دو عنصر داستان و

تاریخ است. در واقع نویسندهٔ تاریخ با استفاده از ابزار داستان به بیان تاریخ می پردازد. یعنی از عنصر روایت به عنوان ابزاری برای تاریخ نویسی استفاده می کند.

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی- تحلیلی و با بهره گیری از روش کتابخانه ای به شکل شناسی قالب رمان تاریخی می پردازد و و در حین پژوهش علاوه بر تبیین ساختار رمان تاریخی به چگونگی آمیزش دو عنصر داستان و تاریخ در این قالب می‌پردازد ودر صدد است تا به سوالات زیر پاسخ دهد:

۱- فرق تاریخ روایی و تاریخ غیر روایی چیست؟

۲-دررمان تاریخی نویسنده در بستر داستان تاریخ می‌گوید یا قصد داستان پردازی دارد؟

۳. شگردهای روایت پردازی در رمان تاریخی چگونه نمود می یابد؟

۲. پیشینهٔ پژوهش

در زمینهٔ بحث داستان و ارتباط آن با تاریخ پژوهش هایی در ادبیات فارسی انجام شده است به عنوان مثال: حمید عبداللهیان(۱۳۷۹) در پژوهشی تحت عنوان: «از تاریخ تا ادبیات» به بررسی مشترکات زبانی و ساختاری دو قالب داستان و تاریخ پرداخته است. حسین پاینده (۱۳۸٤) در مقاله ای تحت عنوان« تاریخ به منزلهٔ داستان(رویکرد پسامدرنیستی به تاریخ در داستان) به بررسی نقش داستان و عناصر آن در پدیده های تاریخی پرداخته است. در مورد شکل شناسی و ساختار روایی دو قالب داستان و تاریخ و همچنین ترکیب این دو قالب در قالب دیگری به نام رمان تاریخی، مقالات زیادی نوشته نشده است لذا پژوهش حاضر با توجه به نظریه های جدید روایت شناسی به شکل شناسی دو قالب داستان و تاریخ می پردازد و در ادامهٔ کار با تکیه به یافته های جدید در مورد ساختار روایی این دو قالب، به تشریح ساختار رمان تاریخی و عناصر ساختاری آن می پردازد.

۴. ساختار روایت در رمان تاریخی

دقت در تعریف رمان تاریخی گویای این نکته است که این قالب ترکیبی از دو عنصر«داستان» و «تاریخ» است: «رمان تاریخی، شکلی از روایت داستانی ست که تاریخ را بازسازی می کند و آن را به شیوه ای تخیّلی باز می آفرینند. در این نوع داستانی، هم اشخاص تاریخی و هم اشخاص داستانی، امکان حضور دارند» (غلام، ۱۳۸۱: ٤۲). همان

گونه که از تعریف «رمان تاریخی» بر می آید، این قالب ترکیبی از داستان و تاریخ است به گونه ای که نویسنده با استفاده از قالب داستان قصد تاریخ نویسی دارد.شکل (۲) ساختار رمان تاریخی را نشان می دهد.

شکل(2) رابطهٔ داستان و تاریخ در رمان تاریخی

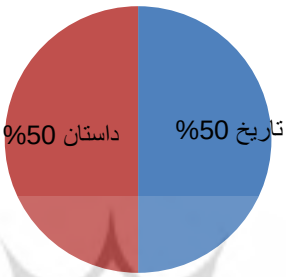

بر اساس شکل های شمارهٔ (۱) و(۲) می توان گفت که تاریخ روایی و رمان تاریخی از عنصر روایت و داستان برای بیان وقایع تاریخی استفاده می کنند.والاس مارتین (Val as martin)درمورد روایت می گوید:«روایت در مطالعات زبان شناسی و نظریه نقادانه بر ترکیب حداقل دو رویداد در شکل دو گزاره گفته می شود و بسیاری از نظریه پردازان بر این باورند که در روایات کلاسیک باید رابطه علّی یا (حداقل گونه ای منطق) بین دو رویداد وجود داشته باشد.»(مارتین،۱۳۸۲ :۳۰۷). در همین رابطهٔ علّی و معلولی بین رویداد ها در رابطهٔ بین پیرنگ و داستان در کتاب جنبه های رمان اثر فورستر(Forster) آمده است:«داستان آن است که مثلا می گوییم شاه مرد وسپس ملکه مرد.»(میرصادقی،۱۳۷٦: ٦٦ ، به نقل از فورستر) زمانی که ما این وقایع را به صورت رشته ای از حوادث بیان می کنیم و منطقی پشت این توالی می بینیم، آنگاه پیرنگ شکل می گیرد «مثلا می گوییم شاه مرد وسپس ملکه از قصه مرد»(میرصادقی،۱۳۷٦: ٦٦ ، به نقل از فورستر)در اینجا رابطهٔ این دو رویداد با چیدمان ومنطق خاصی برای خواننده تعریف شده است واین درست همان کاری است که روایت می کند. رمان های تاریخی نیز در شروح خود به همین نحو روایت پردازی می کنند و ما این منطق علّی را هم در داستان وهم در شرح تاریخی (رمان تاریخی وتاریخ) مشاهده می کنیم وچنین نتیجه می گیریم که هم داستان وهم تاریخ هر دو پیرو الگو های روایت (رابطه ی علّی ومعلولی) هستند.

رمان های تاریخی از آنجا که به گذشته می پردازنـد تـاریخ و از آنجـا کـه بـرای بیـان حوادث از عناصر روایت و داستان پردازی استفاده می کنند شبیه به داستان هستند. در همین رابطه مایکل تولان(Michael Toolan) چیزهایی را روایت می داند که در آنها، شروع توالی وقایع، شروع برجسته سازی یک یا چند شخصیت و شرایط منجر به بحران را مشاهده کند (تولان ، ۱۳۸٦: ۲۱) . نمودار زیر شروع توالی حوادث، نقطه ی اوج و فرود را در داسـتان فتح بابل توسط داریوش نشان می دهد.

شکل شماره ۱: روند توالی حوادث در داستان فتح بابل توسط داریوش

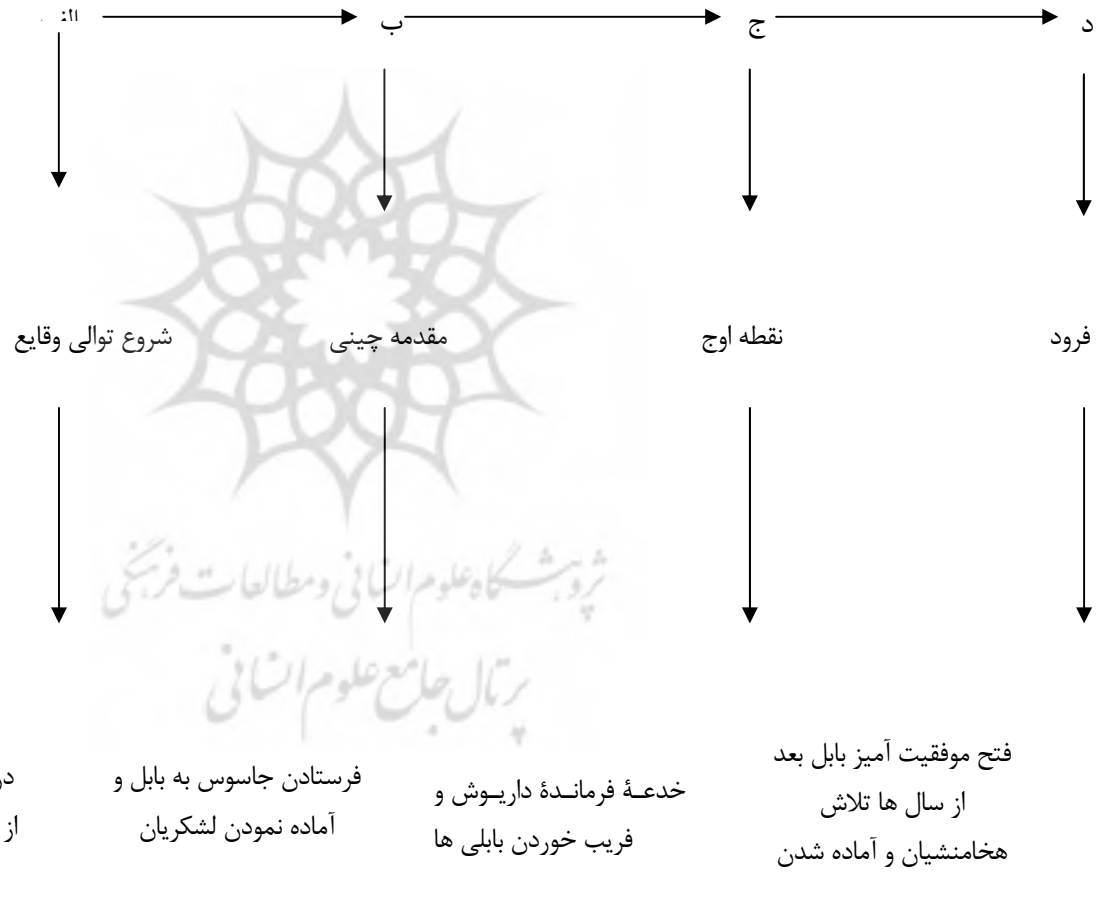

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پس می توان گفت که روایت پردازی در رمان تاریخی و تاریخ روایی بر روابط علت و معلولی بین رویدادها استوار است.اما این در مورد رویداد نامه های صرف صدق نمی کند، چرا که رویداد نامه نوعی تقویم است. رویداد نامه، وقایع (یا دیگر داده ها) را بر مبنای تاریخ وقوع شان به فهرست در می آورد. برای مثال می توان فهرستی از مصوبه های مجلس که زنجیره وار بر اساس تاریخ تصویبشان مرتب شده اند، تولید کرد. یا این که کسی ممکن است شجره نامه ای از فرزندان یک خاندان، با نگاه به نسل های متمادی پدید آورد. تا آنجا که این توالی زمانی، تنها اصل بازنمایی این پدیده هاست چنین بر می آید که جوهرهٔ بر ساختن یک رویداد نامه تسلسل است. و اگر چنین باشد رویداد نامه، شکل صرف و خالص روایت است. با این حال کاملا هم این گفته صحیح نیست.« تسلسل» یک رویداد امری کاملا انتزاعی است. تسلسلی که منطق صرفا خشک موجود در نظم شمارش گرایانهٔ روزنامه نگار ها، آن را تحمیل کرده است. در واقع رویدادا نامه تسلسلی بی معنا است. اگر بخواهیم به گونه ای صوری تر بر موضوع نگاه کنیم، رویداد نامه بر مبنای « این و سپس آن» سازمان یافته است. این در حالی است که روایت بر مبنای « **این و سپس آن**» سازمان یافته است. در شکل روایی « سپس» دلالتی خاص و متمایز دارد، دلالتی که تسلسل وقایع را به زنجیره ای معنا دار تبدیل می کند. رویداد نامه اگر چه تسلسل وقایع است، فهم پذیر نیست. رویداد نامه ممکن است بر داستانی به گونه ای ضمنی اشاره کند و یا این که کسی برداشتی فهم پذیر از آن داشته باشد، اما شکل ظاهری رویداد نامه به خودی خود معنایی ندارد (رابرتز، ۱۳۸۹: ۱۵٦–۱۵٤). در این جا عبارت « این و سپس آن» هم در روایت و هم در رویداد نامه وجود دارد منتهی در روایت ارتباط میان اجزا بر اساس رابطهٔ علّی و معلولی است در حالی که در رویداد نامه ارتباط میان اجزا و عناصر با یکدیگر ساختگی و مصنوعی است و به همین دلیل است که عبارت «این و سپس آن» در روایت نسبت به رویداد نامه با فونت درشت نشان داده شده است. به زبان ساده تر می توان گفت: روایت هنگامی اتفاق می افتد که بین دو حادثه و رویداد رابطه باشد و یکی سپس دیگری آمده باشد و بین آنها ارتباط زمانی و مکانی وجود داشته باشد. در همین زمینه جرالد پرینس (Gerald Prince) می گوید: « هر چند می توان گفت بسیاری – نه همهٔ – بازنمایی ها به بعد زمان ربط دارند ولی همهٔ آنها روایت را تشکیل نمی دهند. در جملاتی مثل: زر سرخ است/ بنفشه آبی است/ دیروز زد و خردی رخ داد/ سفر دلپذیری بود/ روایتی را شکل نمی دهند زیرا زد و خرد و سفر را به صورت یک رویداد واحد بیان کرده است» (پرینس، ۱۳۹۱: ۸). در شجره نامه و سالشمار نیز به عنوان نمونه هایی از تاریخ غیر روایی چنین است زیرا اگر چه بین

رویداد های سالشمار رابطهٔ زمانی وجود دارد، اما صرف رابطهٔ زمانی بین آنها به معنای روایت بودن آن ها نیست.

۵. نظر روایت شناسان مختلف در مورد چگونگی رابطهٔ داستان و تاریخ روایی

الف) دوران باستان

در آغاز تاریخ و افسانه با هم آمیخته بودند. بعد ها با پیشرفت علم و خط این دو به تدریج از یکدیگر تفکیک شدند ولی بعد از جدایی همان طور به رابطهٔ تنگا تنگ خود ادامه دادند. ارسطو می‌گوید:« داستان باز نمایی فعل (عمل) است به کمک یک طرح ». (استنفورد، ۱۲۸٦: ۱٤٤) طبق این گفتهٔ ارسطو داستان و تاریخ روایی هر دو مربوط به عمل هستند و آن عمل را از طریق واژگان کتبی و شفاهی بیان می کند. به زبان ساده تر می توان گفت: داستان بیانگر اعمال و وقایع تاریخ است به طوری که امروزه می توان حوادث تاریخ را با اندکی تغییر تبدیل به داستان نمود. این قرابت بین دو قالب در ادبیات قدیم ما نیز چنان است که گاه تاریخ را با قصه سر مویی بیش فاصله نیست:«احسن التواریخ و القصص» این خود گویای آمیختگی دو عنصر داستان و تاریخ است زیرا تاریخ را در قالب داستان بیان نموده است و از این قبیل اند کتاب هایی مثل: تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشا و . . . در همین زمینه جی. جی رینر (J.G. Reiner[۱])می گوید: « تاریخ داستان تجارب انسان های فعال در جوامع است.»(استنفورد ،۱۳۸٦ : ۱٤٤). و رمان تاریخی از آنجا که به شرح حوادث گذشته می پردازد، تابع الگوهای روایت است. اگر به آن دسته از رمان هایی که نوشتار تاریخی خوانده می شود دقت کنیم متوجه می شویم که بیشتر داستان به چیزی نظر دارد که «گذشته» است یا به نوعی معنایی از «گذشتگی» به خود گرفته است. مثلا مارگرت میچل(Margret Michel) در رمان تاریخی «برباد رفته» به بررسی وقایع و اتفاقات زمان ابراهام لینکن در تاریخ آمریکا پرداخته است در این جا تاریخ نقش پس زمینه را در ادبیات بر عهده دارد و در دو جهت به کار می رود: اول این که ماده اولیه متن را تشکیل می دهد و دوم این که در وجه واقعی تر وحقیقی تر تاریخ عنصری هم از تخیل می آمیزد و شماری هم از پدیده ها ساخته ذهن نویسنده هستند و البته در تحلیل نهایی همواره جنبهٔ واقع گرایی (تاریخی) بر وجوه ساخته و پرداخته تخیل برتری کمی و کیفی دارد. به بیان ساده تر می توان گفت: رمان نویس همان گونه به تاریخ نگاه می کند ومی نویسد که مورخ.

ب) دوران جدید

۱). دیدگاه گالی

روایت عنصر اصلی تاریخ است. بگویید چه اتفاق افتاد و با گفتن آن شما یک داستان دارید. این دیدگاه عرفی است که در وجود کلماتی مشابه،دربسیاری اززبان هابرای داستان و تاریخ انعکاس می یابد.گالی می گوید:«فهمیدن تاریخ صرفا عبارت از توانایی دنبال کردن یک داستان است.همانندیک انسان متعارف از نظر او جریان تاریخ وجریان روایت تقریبا قالب واحدی دارند»(استنفورد، ۱۳۸٦: ۱۵٦). بر اساس نظریهٔ گالی تاریخ کاملا مطابق داستان و ساختاری همانند آن دارد. اگر به تعریف رمان تاریخی رجوع کنیم به صراحت مشاهده می کنیم که بین تعریف رمان تاریخی و نظریهٔ گالی شباهت زیادی وجود دارد. زیرا همان گونه که شکل شمارهٔ (۲) نیز نشان می دهد رمان تاریخی ترکیبی از تاریخ و روایت (داستان) است به طوری که نمی توان گفت در این ساختار کفهٔ داستان بر تاریخ می چربد یا تاریخ بر داستان احاطه دارد.

۲). دیدگاه ون(Vann): روایت ساختهٔ مورخ است

کاملا برعکس دیدگاه گالی است و آن این دیدگاه است که، رویدادهای تاریخ ذاتا هیچ مشکلی نداردوبه طور طبیعی روایتی را نمی سازند،قالب داستانی که به نظرمی رسددریک اثر تاریخی وجود دارد به وسیلهٔ روایتگر به آن هاداده شده است.از نظر ون واقعیت هاتازمانی که به وسیلهٔ راوی یا خواننده سازمان دهنده،نظم وترتیب نیافته باشندمواردی برای تاریخ نمی شوند.بنابراین داستان از کجاپدید می آید؟ون می گوید:ازطرح پدید می آید.طرح از نظر ون: آمیزه ای دقیق انسانی و نه کاملا عملی از علل مادی،اهداف وتصادف ها به طور خلاصه ،گوشه ای از زندگی که مورخ آن گونه که می خواهد،برش می دهد ودر آن،واقعیت پیوند های عینی و اهمیت نسبی شان را دارند(همان: ۱۵۷).بر عکس دیدگاه گالی که در آن از برابری دو قالب داستان و تاریخ سخن می گفت، ون از تمایز بین دو گونه تاریخ روایی و تاریخ غیر روایی سخن می گوید. در این دیدگاه مورخ نقش یک خالق و هنرمند را دارد که با استفاده از ابزار «روایت» به وقایع خام تاریخی شکل هنری می دهد.

۳). دیدگاه هایدن وایت

وی منکـر اسـت کـه خودتـاریخ قالـب داسـتان دارد.وی ایـن دیـدگاه را کـه در تاریخ،خود،انبوهی از داستان های زنده ای است که تنها چشم انتظار مورخ بوده تا آنها رابه قالب نثری هم ردیف در آورد؛ به عنوان دیدگاهی آشکارانادرست ردمی کند.روایـت هـای تاریخی رونوشت هایی ازتاریخ یا قالب داستانی نیستند بلکه داسـتان هـایی کلامـی اندکـه محتوایشان به همان اندازه که یافته می شوند،ابداع هم می شوندصـور آن هابانظایرشـان در ادبیات،بیشتر وجه اشتراک دارندتا بانظایرشان درعلـوم.از نظـر روایـت مـورخ داسـتان مـی سازدوبدین معناست که روایت های تاریخی «داسـتان هـای کلامـی انـد»شـواهد تـاریخی هرگزداستانی به مانمی دهند،حداکثر به ماعناصر داستان را می دهند که می توان آن ها رابـه انحائ مختلف سرهم کرد (همان: صص۱۵۸و ۱۵۹). هایدن وایـت نیـز هماننـد ون بـوث عقیده دارد که وقایع تاریخی به عنوان مواد خام داستان وجود دارند و نیازمند دست توانای مورخ بوده تا آنها را تبدیل به متن روایی نماید. بر اساس این دو دیـدگاه مـی تـوان گفـت: وقایع تاریخ همانند سوژه یا فبیولا (مواد خام داستانی) هستند کـه مـی تـوان بـا اسـتفاده از عناصر داستان آن ها را تبدیل به متن روایی نمـود.فبیـولا ← (Fibula) سلسـله‌بنـدی‌ای از رویدادهایی است که به لحاظ منطقی و زمانی به هم مرتبط‌اند، و عمل کنندگان هسـتند کـه این رویدادها را سبب می‌شوند یا از سرمی‌گذرانند. ← در تعریف فیبولا گفته‌انـد: مـاده‌ی خام داستانی، یعنی این که یک سوژه یا اتفاق را برداشته، تبدیل به داستان نماییم. یعنی یک ایده را با پرداخت هنری و داستانی تبدیل به داستان کنیم.

۴). دیدگاه الافسون(Olafsone)

تاریخ هموارهقالب داستان دارد،هر چندنه ضرورتا قالب تنها یک داستان.این استدلال مبتنی است برتجربهٔ انسانی و عمل انسانی، بیان صریح الافسون چنین است:«ساختارعقلانی مثـل ساختار روایت است.»(همان: ١٦١). الافسون نیز همانند گالی تاریخ را برسـاخته از داسـتان می داند. یعنی مورخ از داستان بستری می سازد تا با استفاده از آن به بیان تاریخ بپردازد. بـر اساس این دیدگاه که به تعریف رمان تاریخی نیز نزدیک است، داستان ابزار مـورخ جهـت تاریخ نگاری است. بر اساس نظریات روایت شناسان نتایج مختلفی از بررسی دیدگاه هـای آنان در مورد ارتباط داستان با تاریخ بدست می آید: گالی و الافسون عقیده دارند که داستان و تاریخ به هم پیوسته و با هم در ارتباط هستند، یعنی داستان ابـزار اصـلی تـاریخ نویسـی مورخ است. در مقابل این دیدگاه ون بوث و هایدن وایت عقیده دارند که وقایع تاریخی به صورت سوژه و مواد خام در عالم خارج وجود دارد و این مورخ اسـت کـه بـه آن شـکل

روایی می دهد و گرنه تاریخ به خودی خود هیچ ارتباطی با داستان ندارد. شکل(۳) تقابل این دو دیدگاه را نشان می دهد.

شکل(۳) تقابل عقیدهٔ روایت شناسان در مورد ارتباط تاریخ و داستان

قبل از تبیین عناصر و ساختار در رمان تاریخی ما در اینجا جهت روشن شدن موضوع ذیل هر یک از عناصر ابتدا آن عنصر را در داستان کوتاه، سپس در تاریخ روایی و در انتها در رمان تاریخی که ترکیبی از ایت دو قالب است تفسیر و تبیین می کنیم.

۶. عناصر و شگردهای روایت پردازی در رمان تاریخی

کنشگری و توالی سازی

اصولا هر داستان شامل عناصر زیر است: روایت، گفت و گو، پیرنگ، لحن، درونمایه، شخصیت پردازی، زمان و مکان و موضوع. علاوه بر عناصر یاد شده ساختار کلی هر داستان به گونه ای است که دارای آغاز، میانه و پایان است. یعنی کنش های داستان بر اساس رابطهٔ علّی و معلولی باعث ایجاد یک متن روایی می گردد، که از نقطه ای آغاز و به نقطه ای ختم می گردد. برای مثال به متن زیر بنگرید:

{روزی روزگاری شاهزاده‌ای بود [الف]. او می‌خواست با یک شاهزاده خانم عروسی کند[ب]. ولی شاهزاده خانم باید یک شاهزاده خانم واقعی باشد[پ]. این‌گونه بود که شاهزاده تمام دنیا را زیر پاگذاشت تا شاهزاده خانمی واقعی پیدا کند [ت]. همان گونه که مشاهده می کنیم جریان حوادث از {الف} تا {ذ} به صورت زنجیره ای از حوادث به هم پیوسته آمده است و به تشکیل یک متن روایی منجر شده است.هر کنش در **تاریخروایی** از

پنج جزء تشکیل می شود: **الف) نیت**: وقتی عمل می کنیم هدفمان این است که تغییری در جهان یا خودمان پدید آوریم **ب) ارزیابی**: ما در ارزیابی به بررسی اوضاع و احوال حاضر می پردازیم. این اوضاع نه تنها به هدفی که ما در عمل داریم یعنی نیتمان تناسب دارد، بلکه در ارزیابی شانس موفقیت و تعیین بهترین راه رسیدن به هدف نیز به ما کمک می کند. **ج) رهیافت** سپس به یاد می آوریم که برای انجام هر کاری، نیروی ذهنی یا فیزیکی لازم است از این رو باید احساس و عاطفه ای وجود داشته باشد که ما را به عمل سوق دهد. عشق، تنفّر، ترس، جاه طلبی و ... **د) انگیزه** یا اراده مولفهٔ چهارم است. مراد ما از بافت و زمینه، کل محیط اجتماعی، فیزیکی و فرهنگی است که کنش در آن واقع می شود(استنفورد، ۱۳۸٦: ٤٧-٤٦). بررسی کنش ها در داستان فتح بابل توسط داریوش در تاریخ هردوت: این داستان به صورت مختصر چنین است: داریوش هنگام شکار پایش آسیب می بیند مدت ها نمی تواند بخوابد و حتی پزشکان دربار نیز از درمان وی عاجز می شوند. شخصی به داریوش خبر می دهد که فردی به نام دموکدس(Demo cedes) در طبابت تجربه دارد. به دستور داریوش وی را به دربار می آورند و او موفق به درمان داریوش می شود داریوش به وی پاداش می دهد در همین زمان آتسا دختر کورش و همسر داریوش دملی در پستان پیدا می کند. داریوش به ناچار از دموکدس می خواهد تا آتسا را نیز درمان کند، دموکدس گفت که او را معالجه خواهد کرد ولی با آتسا شرط بست که هر چه از او بخواهد مضایقه نکند و اطمینان داد که چیز محالی از آتسا نمی خواهد. آتسا قبول کرد و دموکدس شروع به معالجه کرد. بعد از درمان دموکدس برای بیان شرط نزد آتسا رفت و به او گفت شرط من این است که تو از داریوش بخواهی تا این که نیروی جوانی دارد قلمرو ایران را افزایش دهد و به جنگ سکاها برود. آتسا این گفتهٔ دموکدس را با داریوش در میان گذاشت و داریوش جواب داد بانوی عزیز تو عین افکاری که مغز مرا هم مشغول کرده است بیان کرده ای و من قصد دارم جنگ را به سرزمین سکاها برسانم. ولی ابتدا به یونان لشکر خواهم کشید. داریوش مدتی بعد به یونان حمله کرد ولی ناگهان متوجه شورش بابل شد بنابراین به محاصرهٔ این شهر پرداخت ولی چون بابل دروازه های محکمی داشت به هیچ طریقی امکان تسخیر آن نبود، بنابراین یکی از فرماندهان ایرانی نقشه ای می کشد و خود را مجروح می کند و به دشمن پناه می برد. هنگامی که او را به دربار می برند پادشاه بابل از او علت مجروح شدنش را می پرسد و او در جواب می گوید: چون در برابر خواسته های داریوش مبنی بر ادامهٔ محاصرهٔ بابل مقاومت کردم مرا به این روز آورد و من از او گریختم و به شما پناه آورده ام و می خواهم در کنار شما با داریوش مبارزه کنم، پادشاه بابل گول می خورد و

چندی نمی گذرد که به این فرماندۀ ایرانی اعتماد می کند و کلید های دروازه را به وی مـی دهد او نیز بر طبق قراری که با داریوش دارد دروازه های بابل را به روی لشکریان داریوش باز می کند و بابل به تسخیر داریـوش در مـی آیـد (راولینسـون، ۱۳۵۰: ۲٦٥-۲٤۹). مـتن داستان فوق که به اختصار از کتاب تاریخ هردوت گرفته شـده اسـت، دارای تمـامی کـنش های نهفته در یک واقعۀ تاریخی است:

الف) نیت: نیت داریوش در این داستان گسترش قلمرو ایران است. **ب) ارزیابی)** همان بررسی اوضاع و احوال حاضر است. در این داستان دموکـدس بـا توجـه بـه جـوان بـودن داریوش و آمادگی لشکر جهت جنگ از آتسا می خواهد از داریوش خـواهش کنـد تـا بـه سرزمین سکاها حمله کند. زیرا طبق ارزیابی های تاریخی سکاها در آن زمان آمادۀ نقشه ای برای حمله به ایران بودند و دموکدس از داریوش خواست در این حمله پیش قـدم باشـد. **ج) رهیافت**: کلیۀ ترفند ها و ابزار هایی است که جهت رسیدن به هدف برمـی گـزینیم. در این داستان داریوش از نقشه های گوناگون جهت فتح بابل استفاده نموده است. همان گونه که مشاهده نمودیم تمام کنش های تاریخ در این واقعۀ تاریخی دیده می شود. همان گونـه که قبلا نیز بیان نمودیم کنشگری و توالی سازی در حوادث از مولفه های اصلی متن روایی است. متن روایی ← متنی است که در آن یک عامل روایتـی را نقـل مـی‌کنـد. اسـکولز و کلاگ در کتاب ماهیت روایت، متنی روایی را متنی می‌داند که در آن قصه‌گو حضور داشته باشد و به بیان روایت بپردازد (اخوت، ۱۳۷۱: ۸). روایت یا گفتار روایی سخنی گفتاری یـا نوشتاری است که نقل رخداد یا مجموعه ای از رخدادها را بر عهـده دارد (اخلاقـی،۱۳۸۲ :۱۲۸). متون روایی گزارش هاییست هدفمند از وقایع دنباله دار: «در ابتدا چنین اتفاق افتاد، سپس چنان شد» و این در حالیست که وقایع، موقعیت ها، کنش ها چنان ارائه می شود که گویی از پس یکدیگر جاریست و یکی پس از دیگری ظاهر می شود؛ داستان بسط می یابد، پیش می رود و تکامل می یابد. در واقـع از هـر واژه ای کـه اسـتفاده کنـیم، بـر پیوسـتگی ضروری موجود در تسلسل وقایع اشاره می کنیم.(رابرتز، ۱۳۸۹: ۱٥٤). یک متن روایی(اعم از رمان تاریخی یا تاریخ روایی) از زنجیره ای از حوادث تشکیل می شود که بین آنها رابطۀ علّی و معلولی وجود دارد و به صورت زنجیره ای به هم پیوسته پشت سر هم می آید.

۷. حقیقت مانندی (verisimilitude)

وقایع داستان باید طوری بیان گردد که از نظر خواننده پذیرفتنی باشد، اگـر چـه در داسـتان حوادث آن طور اتفاق نمی افتد که در زندگی واقعی. بلکه داستان سلسله ای از حـوادث را که شبیه به حوادث واقعی است، برای ما تصوّر می کند. در تعریف حقیقـت مانـندی گفتـه اند:«کیفیتی است که در شخصیت ها (نگاه شخصیت هـا) و اعمـال داسـتان وجـود دارد و باعـث واقعـی جلـوه کـردن آن نـزد خواننـده مـی شـود » (انوشـه،۱۳۷٦ : ذیـل حقیقـت مانندی).یعنی نویسنده باید وقایع را به گونه ای تعریف کند که امکان رویداد آنها در زندگی واقعی احساس گردد و از نظر خواننده باور پذیر باشد.(داستان واقع گرا).اما مورخ همیشـه خلاقیت خود را بر اساس گزینش استوار می سازد و حتی در مواردی که جریان زندگی به جا و مناسب به نظر می رسد، استفاده از آن خود نوعی گزینش به شمار مـی آیـد.حقیقـت گویی از شروط اصلی تاریخ است اما در گذشته این اصل به خـوبی رعایـت نمـی شـد.در ادوار گذشته تاریخ نگاری یکی از مشاغل در باری شمرده مـی شـد و بیشـتر مورخـان در خدمت سلاطین و وظیفه خوار آنان بودند و همان طور که یـک سـلطان، طبیـب، مـنجم و نوازنده داشت، شخصی نیز به نام وقایع نویس در دربار به خـدمت مشـغول و وظیفـه اش نوشتن شرح حال سلطان و کار های او بود. واقعه نویس مجبور بود که از کارهـای زشـت سلطان چیزی ننویسد و حتی خطا ها و اشتباهات او را به صورت کارهای برجسـته جلـوه دهد واقدامات او را هرچند کوچک بود بزرگ نماید و شکست ها ی او را نادیده بگیـرد و آن را چشم زخم کوچکی شمارد و فتوحات ناچیز او را بزرگ نماید که باعـث خشـنودی سلطان و آیندگان گردد. مثلا کسی که تاریخ غزنویان یا مغولان را می نوشـت تـوجهی بـه طرز زندگی مردم و افکار و عقاید آنها و اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه نداشت امـا در خصوص جزئی ترین مسائل مربوط به سلطان به تفضیل مطالب زیادی نقل کرده است.

پیرو این بیانات، درست که مورخ هیچ گاه به بیان حوادث و وقایعی نمی پردازد که بـه ضرر او یا حاکمان زمانش باشد، اما در آنچه بیان می کنـد (حـوادثی کـه بـه نفـع حاکمـان زمانش بوده) حقیقت مانندی را رعایت کرده استدر واقع می توان گفت که اصل تاریخ بـر حقیقت گویی است و اگر عده ای از تاریخ نویسان به طمع پول یا پاداش به تحریف تاریخ پرداخته اند، نمی توان کل تاریخ (نوع قالب)را به زیر سوال برد و چنین نتیجه گرفت که کل تاریخ دروغ واغراق است.یعنی اگر بیهقییا استر آبادی تاریخ نوشـته انـد (بـا فـرض چشـم پوشی از وقایعی که به ضرر حاکمانشان بوده است) ولی در مورد آنچه نوشته انـد (وقـایق گزینش شده) اصل حقیقت مانندی را بیان کرده اند و در مورد وقایعی که ننوشته اند نمـی توان نظر داد که اصل حقیقت مانندی را رعایت نکرده اند.زیرا ما در اینجا در مقـام مقایسـه

ی دو قالب تاریخ وداستان سخن می گوییم نه در بارهٔ حوادثی که مورخ از بیان آنها چشم پوشی کرده است.بنابر این می توان گفت حقیقت مانندی در تاریخ یک اصل استوار وپایدار است در حالی که در داستان (واقع گرا) حوادثی شبه به حوادث زندگی عادی بیان می گردد که عقل آن را می پذیرد ونویسنده با اندکی تخیّل آن را در حد حوادث واقعی نشان می دهد.ارتباط میان داستان و واقعیت به آن سادگی که فرض می شود نیست.[1] واقعیت و داستان از آشنایان کهن هستند و هر دو از واژگان لاتین گرفته شده اند . واقعیت از واژه ی (faser) لاتینی آمده و در اصل به معنای ساختن یا انجام دادن است (to make) و داستان یا ادبیات داستانی از واژه ی (finger) گرفته شده است و به معنای ساختن یا شکل دادن (to make or shape) است. و هر دو مفهوم در عمل ساختن با هم سهیمند اما تقدیر آنها در جهان یکسان رقم نخورده است.«واقعیت» مورد تایید قرار گرفته است و در فرهنگ های لغت و در نوشته ها وگفتگو ها با مفهوم «صحت» و «صداقت» به یک معنا آمده است در حالی که داستان همچون پدیده ای غیر واقعی و ساختگی محسوب شده و رابطهٔ «واقعیت» و« داستان » ، «صحت» و «صداقت» با «جعل» و «ابداع» به آن صورت نیست که خود را در ابتدا نشان می دهد.(میرصادقی،۱۳۸۷ :۱۱٦).

۸. صحنه‌پردازی[2] وتوصیف[3]

صحنه پردازی به طرق گوناگون در رمان تاریخی ایجاد می گردد بستگی به نوع رمان تاریخی وگاهی از اجزای لاینفک آن به شمار می رودوگاهی هم بدون اینکه خدشه ای در داستان ایجاد شود، می توان آن راحذف نمود مثلاتوصیفات وصحنه پردازی‌هایی که از اوضاع طبیعت (باد،باران،طلوع وغروب،....)در ابتدای داستان ها می آید. ولی گاهی نمی توان صحنه وفضای داستان راکنار گذاشت،زیرا صحنه چنان باحوادث وفضای داستان گره خورده است که ازآن جدایی ناپذیراست مثل صحنهٔ بوف کور هدایت که چنان با جزئیات واتفاقات داستان گره خورده است که می توان آن راازعناصر حیاتیداستان به شمارآورد.عواملی که یک صحنه را در رمان تاریخی می سازندعبارتند از:محل جغرافیایی داستان،کاروپیشهٔ شخصیت هاوعادات وراه وروش زندگی آن ها،زمان یا عصرودورهٔ وقوع حادثه ومحیط کلی وعمومی شخصیت ها.وقتی این ویژگی ها در یک داستان کنارهم چیده شونداستان دارای صحنه ای پخته وکارآمدخواهد بود.

در تعریف صحنه گفته اند: «بخشی از کنش داستانی است کـه لحظـه بـه لحظـه بـدون اختصار نوشته می شود.»(بیکهام : ٤٤،۱۳۸۸). «زمان ومکـانی را کـه در آن عمـل داسـتانی صـورت مـی گیـرد را صـحنه مـی گوینـد.»(میرصـادقی: ۱۳۷٦،٤٥۳).لئوناردبیشـاپ در کتاب«درسهایی درباره داستان نویسی»درموردتوصیف صحنه می گوید:«هنگـامی کـه بـرای صحنه پردازی،تصویری از چشم انداز شهر، استان یادهکده ارائـه مـی دهیـد،ویژگی هـایی ازصحنه راکه کاربرد مهمی در رمان یا داستان دارند توصیف کنید.»(لئونارد بیشـاپ: ۱۳۸۳، ۳۱۹).در داستان کلاسیک معمولاً داستان را با صحنه‌هایی از طبیعـت یـا رخـدادهایی نظیـر (طوفان، باد، باران، طلوع و غروب و ...) آغاز می‌کردند. این شیوه از صحنه‌پردازی و شروع داستان تا مدتها ادامه داشت، مثلاً بزرگ علوی در آغـاز داسـتان گلیـه مـرد از بـاد و بـاران فضایی زیبا ساخته است:«باران هنگامه کرده بود. باد چنگ می انداخت و می خواست زمین را از جا بکند. درختان کهن به جان یکدیگر افتاده بودند. از جنگل صدای شـیون زنـی کـه زجر می کشید می آمد. غرش بادآواز های خاموشی را افسار گسیخته کرده بود. رشته های باران آسمان تیره را به زمین گل آلود می دوخت.نهرهـا طغیـان کـرده و آب از هـر طـرف جاری بود.»(علوی، ۱۳۸۳: ٦۷). اما در داستان نویسی جدید چنین توصیفاتی کمتر می آید. اغلب صحنه پردازی ها غیر مستقیم وقوع واقعه را به خواننده القا می کند مثلاً در زندگی ما از ارتباط طبیعت با حالت های روحی و روانی خودمان آگاه هستیم، روز ابری بـه نظرمـان غم انگیز جلوه می کند و روز آفتابی پر نشاط و روح پرور. بنابراین گاه صـحنهٔ داسـتان بـا حالت روحی شخصیت هماهنگی دارد و گاه سر ناسازگاری. در داستان نویسی امروز گاهی صحنه و فضای داستان چنان با حوادث آن گره خورده است که نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا نمود. مثلاً بنگرید به این قطعه از داستان «انتری که لوطیش مرده بود» از صادق چوبک «حلقه‌ی میخ طویله را دو دستی چسبیده و با خشم آن را تکان داد. غریزه‌اش به او خبر داد خطری برایش نیست و کتکی در کار نیست ... با هر چه زور داشت میخ طویله را تکان داد و سرانجام آن را از توی خاک بیرون کشید، از رهایی خودش شاد شد. راه رفـت، امـا دیـد زنجیر هم به دنبالش راه افتاد و آن هم با او ورجه ورجه کرد. آن هم با او شادی می‌کرد. او هم رها شده بود. اما هر دو به هم بسته بودند و این دفعه هم با صدای چندش‌آور و تنهایی به هم زنـش دنبـالش راه افتـاده بـود. مخمـل پکـر شـد. بـرزخ شـد. امـا چـاره نداشـت (چوبک،۱۳٤٤ :۸۷-۸٦). استفاده از جزئیات در صـحنه‌پـردازی از شـگردهای نویسـندگی است، ولی باید این ابزار را به نحو مؤثر به کار بست زیرا اسـتفادهٔ غیـر مـؤثر از آن باعـث ضعف اثر می‌گردد. در همین زمینه لئونارد بیشاپ(Leonard Bishop) می‌گوید:«اگر به نحو غیر

مؤثر و مصنوعی از جزئیات در توصیف استفاده کنیم بین شخصیت و مکان جدایی می‌افتد در حالی که جزئیات باید با اعمال شخصیت یکی شود. اگر جزئیات راجدای از شخصیت روی کاغذ بیاوریم یا در کار داستان اخلال و حرکت آن را کند و یا ذهن ما را نه به شخصیت بلکه به چیز دیگری مشغول می‌کند(بیشاپ، ۱۳۸۳: ۷۷).

۹. توصیف

ارائه‌تصویرساکن‌ازدنیای بیرون است. آن بخش از داستان است که کنش یا گفتاری در آن اتفاق نمی‌افتد. در نتیجه در توصیف نگاه خواننده روی مکان یا شی خاصی متمرکز است(بی‌نیاز، ۱۳۸۸: ۱۱۵).درداستان‌توصیف‌وصحنه‌سازی بر شعار«نشان بده، نگو» استوار است. «نشان دادن» در داستان به معنای خلق صحنه است.در داستان کوتاه باید قادر باشید افکارو عقاید خود را در قالب چیزی که اتفاق می‌افتد، مردمی که حرف می زنند و کاری که انجام می‌دهند یا وقایعی که جریان دارد نمایش دهید. در واقع توصیف و صحنه در داستان ساختگی و حاصل تخیلّ نویسنده است. مثلاً اگر در یک داستان بخواهیم در مورد پیرمردی که هنوز از زندگی دست نکشیده است سخن بگوییم، می‌توانیم او را به دو طریق توصیف نماییم:

۱. از طریق «گفتن»: «پیرمرد هنوز امیدوار بود که زنده بماند».

۲. از طریق «نشان دادن» : «پیرمرد لباس شیکی پوشیده بود و موهایش را با دقت شانه کرده بود.»

این نشان از این است که پیرمرد هنوز از زندگی دست نکشیده است.

اینک بنگرید به قطعه‌ی توصیفی زیر از ***«یوزپلنگانی که با من دویده اند»***: «برای آنکه مرتضی بتواتد قوها را از نزدیک ببیند. نصف استخر را ببیند. نصف استخر را را باید دور می زد. قایقی وارونه روی برف بود. بین استخر و جاده مردی به لاستیک یک تریلی بدون بار، از این کمرشکن ها، لگد می زد و گاهی توی دست هایش می کرد. کاپوت تریلی باز بود، دل و رودهٔ جعبهٔ بزرگ آچار روی برف ریخته بود.بطری شکسته ای (انگار شیشهٔ روغن ترمز)تا گلو در آب فرو رفته بود. از پیت های پلاستیکی که کنار نرده ها افتاده بود، گازوئیل مثل استفراغ قاطی استخر می شد. آب چرب شده بود، روغن روی موج های ریز ریز راه می رفت. دایره های گازوئیل، خاکستری، بنفش هی بزرگتر می شد»(نجدی، ۱۳۸۵: ۱۸).

در تاریخ روایی نیز آنجا که مورخ از ابزار داستان استفاده می کند، صحنه یکی از عناصر مهم به حساب می آید. نمونه ای از صحنه سازی در تاریخ روایی «حسنک پیدا آمد بی بند،جبه ای داشت حبری رنگ با سیاه می زد، خلق گونه، دراعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نیشابوری مالیده وموزه ی میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده. . .»(تاریخ بیهقی، ۱۳۷٦: ۲۳۱). همچنینصحنهٔ تسخیر بخارا توسط مغولان از تاریخ جهانگشای جوینی: «روزبعد که خورشید همچون طشتی خونین چهره نمود، دروازه را گشادند و دشمنی را خاتمه دادند و معارف شهر بخارا نزدیک چنگیزخان رفتند. چنگیزخان را برای بازدید حصار و شهر، داخل شد و به مسجدجامع رفت. پیش مقصوره ایستاد و پسرش تولی هم ازاسب فرودآمد. دو سه پله از منبربالا رفت و دستور داد: صحرا از علف خالی است.شکم اسبان را پر کنند. انبارهای شهر را باز کردند و غله دادند. صندوق های قرآن را به میان صحن مسجد می آوردند. چنگیزخان قرآن ها را به دست و پای می ریخت و صندوق هارا آخر اسبان می ساخت. جام های شراب را دمادم خالی می کرد. خوانندگان و نوازندگان شهری را حاضر کرده بود تا به رقص و آواز بپردازند. (تحریر تاریخ جهانگشا، ۱۳٦۲ : ۷٤).

در **رمان تاریخی** نیز که ترکیبی از تاریخ و داستان است می توان عنصر توصیف را مشاهده نمود: «دو روز بود خورشید جهان تاب رخ در حجاب ابر پوشیده بود و از این رو هوا غم انگیز و از حیث سردی هم شمشیر برنده ای را می نمود. مخصوصا باد های شمال غربی که از دریای سیاه می گذشت بیشتر جنبهٔ خشن و بی عاطفهٔ طبیعت را در صحاری سر حد آذربایگان تجسّم می داد(ص۳۱رمان لازیکا. غلام، ۱۳۸۱: ٤۱۰).همچنین در رمان تاریخی «پهلوان زند» آمده است: «طوبای قشنگ، بعد از مرگ پدرش سیاه پوشیده و تنها در اطاقش به فکر و گریه می گذراند. طوبی دخترک ملوسی بود که چهره ی سپیدی داشت، صورتش کشیده، مژه های بلند، چشم هایش درشت و سیاه مثل دو نرگس زیبا و آیتی بودند. ابروهای پیوسته و سیاه کمانی اش از دو سوی به آن فرشتگی بی گناهش بزرگی می دادند...(ص۱۸. غلام، ۱۳۸۱: ٤۳٤). همان گونه که مشاهده نمودیم در هر سه قالب، تاریخ و رمان تاریخی عنصر توصیف و صحنه سازی دیده می شود.

۱۰. گفتگو (Dialogue)

در داستان یکی از عناصر مهم است . پیرنگرا گسترش می دهد، درونمایهرا به نمـایش مـی گذارد، شخصیت ها را معرفی می کند و عمل داستانی را به پیش مـی بـرد.امـروزه مکالمـه یکی از عناصر مهم داستان شمرده می شود و وسـیله ای اسـت تـا داسـتان نویسـان بـا آن احساسات و اندیشه های شخصیت هـا را بـه صـورتی زنـده بـه خواننـده منتقـل کننـد و گوناگونی شخصیت ها از نظر خلق و خو را برای خواننده گان به نمایش گذارندبرای مثال بنگرید به دیالوگ سریع میان مشتریان ناخوانده و صاحب رستوان در داستان کوتاه «قاتلین» از ارنست همینگوی: مرد اول گفت: «من کبـاب راسـته‌ی خـوک بـا سُـس سـیب و پـوره سیب‌زمینی می‌خورم». «هنوز آماده نشده» «پس چرا توی کاغذ نوشته‌اید؟» جـورج توضـیح داد: «این شام است. ساعت شش آماده می‌شود» جورج به ساعت پشـت پـیش‌خـوان نگـاه کرد. «ساعت ۵ است» مرد دوم گفت: «الان ۲۰ دقیقه از ۵ گذشته اسـت» «ایـن سـاعت ۲۰ دقیقه جلو است». در **تاریخ روایی**نیز مکالمه یکی از ابزارهـای اساسـی جهـت پـیش بـرد اهداف و خواسته های مورخ است.اینک نمونه ای از مکالمه در تاریخ:«خواجه بزرگ روی به حسنک کرد وگفت خواجه چون می باشد وروزگار چگونه مـی گذرانـد؟گفت : جـای شکر است . خواجه گفت : دلشکسته نباید داشت که چنـین حالهـا مـردان را پـیش آیـد ، فرمانبرداری باید نمود به هر چه خداوند فرماید که تا جان در تـن اسـت امیـد صـد هـزار راحت است و فرج است .بوسهل را طاقت برسید گفت : خداوند را کرا کند کـه بـا چنـین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد به فرمان امیر المومنین چنین گفتن؟»(تاریخ بیهقی،۲۳۲). در **رمان تاریخی** نیز نقش اصلی «گفتگو» در پیشبرد روند طبیعی داستان اسـت. از مزایـای عنصر «گفتگو» در داستان و رمان تاریخی این است که هم به واقع گرا بودن اثر کمک مـی کند و هم بار زیادی از روی دوش راوی برداشته می شود زیرا گفتگـو در داسـتان و رمـان تاریخی باعث پویایی و حرکت رو به جلو داستان می گردد: «عبد الرسول خـان در هـوای دیدار یار بود و می خواست هر چه زودتر خود را به او برساند ولی عبور و مرور مـردم از کوچه مانع بود و ناچار با دلی افسرده در کنار جوی آب نشست. هاجر السلطان کاسه ای پر از آب کرده و به دستش داد و گفت: برای رفع عطش بنوشید. عبدالرسول خان کاسـه را از دستش گرفت و گفت: آب نطلبیده مراد است. قدری آب نوشید و گفت: واقعا ایـن حیـدر خان مرد با سلیقه ای است...»(پنجهٔ خونین،ص۲٤۲. غـلام، ۱۳۸۱: ٤٦٥). همـان گونـه کـه مشاهده نمودیم عنصر«گفتگو» در داستان، تاریخ روایی و رمان تاریخی دیده می شود.

۱۱. نتیجه‌گیری

عنصر مشترک در بین قالب های هنری و ادبی «روایت پردازی» است. فیلم، داستان و تاریخ روایی هر کدام بهکمک عناصری مشترک و بعضا غیر مشترک به بیان «داستان» می پردازند و از عنصر «روایت» استفاده می کنند. تلفیق بی چون و چرای دو قالب روایت، داستان و تاریخ را می توان در رمان تاریخی مشاهده نمود. رمان تاریخی هم داستان است و هم تاریخ، یعنی از قالب داستان برای بیان تاریخ استفاده می کند. البته بین تاریخ و داستان نوعی رابطهٔ عموم و خصوص من وجه وجود دارد به طوری که می توان گفت: همهٔ تاریخ ها داستان نیستند و تنها برخی تاریخ ها شکل داستانی دارند به عنوان نمونه رویدادنامه ها و ماده تاریخ ها اگر چه وقایع را به صورت توالی زمانی بیان می کنند ولی مثل داستان و رمان تاریخی بین اجزای آن ها رابطهٔ علّی و معلولی به آن صورتی که بین اجزای داستان وجود دارد، موجود نیست.

در رمان تاریخی کفهٔ تاریخ بر داستان سنگینی می کند. هم تاریخ روایی و هم رمان تاریخی از داستان به عنوان ابزاری جهت گزارش رخدادهای یک دوره استفاده می کنند، اما تاریخ چون به دوصورت روایی و غیر روایی نمود می یابد. در تاریخ غیر روایی داستان وجود ندارد منتهی به صورت خیلی ضعیف از عنصر روایت (شیوهٔ بیان) در آن استفاده می شود، ولی در تاریخ روایی می توان گفت مورخ داستان را بستری برای بیان تاریخ قرار داده است. نکتهٔ قابل توجه این است که برخی از عناصر داستانی مختص به داستان کوتاه در تاریخ روایی و رمان تاریخی دیده می شود؛ منتهی دقت در نوع ساختار رمان تاریخی نشان می دهد که این قالب در مقایسه با تاریخ روایی هنری تر است و درصد عناصر داستانی آن بیشتر است؛ زیرا مورخ در تاریخ روایی بیشتر قصد تاریخ نویسی داشته است تا داستان پردازی و از عنصر داستان به طور ناخودآگاه و نه هنرمندانه بهره برده است در حالی که مولف رمان تاریخی به صورت هنرمندانه و در قالب هنر داستان نویسی به تاریخ نویسی پرداخته است. در الگوی زیر هر چه از سمت تاریخ غیر روایی به سمت داستان حرکت کنیم به میزان هنری بودن اثر و استفادهٔ آن از عناصر داستانی افزوده می گردد.

شکل شماره(٤): توالی سیر هنری اثر از تاریخ غیر روایی تا داستان

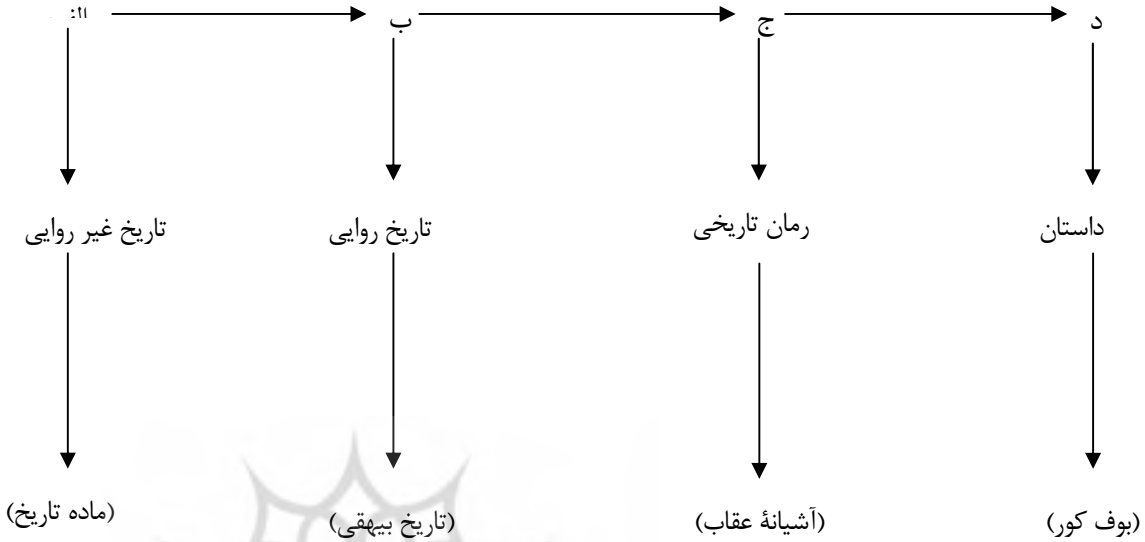

پی نوشت

۱ـنک : مقدمه ای بر فلسفه ی تاریخ ، دبلیو. اچ . والش ،۱۳٦۳ ، ترجمه ی ضیاء الدین طباطبایی ،ص۸۲

۲نک : صحنه وساختار در داستان ، جک.ام. بیکهام ، ترجمه ی پریسا خسروی سامانی ، انتشارات:رسش ،۱۳۸۸

۳نک : توصیف در داستان ، مونیکا وود ، ترجمه ی نیلوفر اربابی ، انتشارات : رسش ،۱۳۸۸

کتاب‌نامه

احمدی ، بابک . (۱۳۸۷)، **رسالهٔ تاریخ**،چاپ اول ، مرکز ، تهران

----، -----(۱۳۷۸)، **ساختار وتاویل متن** ، چاپ چهارم ، مرکز ، تهران

اخلاقی، اکبر(۱۳۸۲)، «**تحلیل ساخت روایی مثنوی معنوی**»، پایان‌نامه دکتری، دانشکده ادبیات، دانشگاه اصفهان

اخوت، احمد؛ (۱۳۷۱)، **دستور زبان داستان**، فردا، تهران.
استنفورد، مایکل.(۱۳۸٦)، **درآمدی بر تاریخ پژوهی**، ترجمه مسعود صادقی، چاپ سوم، سمت، تهران.
انوشه ، حسن ، (۱۳۷٦) ، **فرهنگ نامه ی ادبی فارسی** ، جلد دوم ، سازمان چاپ و انتشارات ، تهران
آسابرگر ، آرتور ، (۱۳۸۰) ، **روایت و فرهنگ عامیانه** ،ترجمه محمد رضا لیراوی ، سروش ، تهران.
بی نیاز، فتح الله. (۱۳۹۰)، **در جهان رمان مدرنیستی**، چاپ اول، افراز، تهران.
بیکهام، جکام (۱۳۸۸)، **صحنه و ساختار در داستان**، ترجمه‌ی پریسا خسروی سامانی، تهران، رسش.
بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳)،**تاریخ بیهقی**، تصحیح علی اکبر فیاض به اهتمام محمد جعفر یاحقی، چاپ چهارم، دانشگاه فردوسی مشهد. مشهد.
ترینس، جرالد. (۱۳۹۱)، **روایت شناسی**، ترجمهٔ محمد شهبا، چاپ اول، مینوی خرد، تهران.
تولان، مایکل.(۱۳۸٦)، **روایت شناسی: درآمدی زبان شناسی انتقادی**، مترجمان، سیده فاطمه علوی وفاطمه نعمتی، سمت، تهران.
ثروت، محمود (۱۳٦۲) . **تحریر نوین تاریخ جهانگشای جوینی**، امیرکبیر، تهران.
چوبک، صادق، (۱۳٤٤)، «**انتری که لوطی‌اش مردهم بود**» تهران، سازمان کتابهای جیبی.
حری ، ابوالفضل(۱۳۸٤)، **داستان و متن :ساختار روایی در ادبیات داستانی وفیلم**، آبان،کتاب ماه ادبیات وفلسفه ش ۹۷.
دانینگ، ویلیام (۱۳۸۱)، «**حقیقت وتاریخ**»،ترجمه عزت الله فولادوند، مجله ی بخارا، فروردین وشهریور.
رابرتز، جفری. (۱۳۸٦)، **تاریخ و روایت**، ترجمهٔ فریدون دهکردی، چپ اول، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران.
راولینسون، جورج. (۱۳۵۰)، **تاریخ هردوت**، ترجمهٔ غ. وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
عبدالهیان، حمید (۱۳۸۱) ، **جنبه های ادبی در تاریخ بیهقی**، چاپ اول، اراک : دانشگاه اراک.
علوی، بزرگ،(۱۳۸۳)، **گیله مرد**، چاپ سوم، تهران، نگاه.
غلام، محمد. (۱۳۸۱)، **رمان تاریخی؛ سیر و نقد و تحلیل رمان های تاریخی فارسی۱۳۳۲-۱۲۸٤**، چاپ اول، چشمه، تهران.
لئونارد بیشاپ ،(.۱۳۸۳)، **درسهایی درباره ی داستان نویسی**،ترجمه ی محسن سلیمانی ،انتشارات سوره ی مهر،تهران
مارتین ، والاس . (۱۳۸۲) ، **نظریه روایت** ، ترجمه محمد شهبا ، هرمس ، تهران.
مکوئیلان، مارتین (۱۳۸۸) ، **مجموعه مقالات روایت**، ترجمه ی فاتح محمدی، مینوی خرد، تهران.
میرصادقی ، جمال . (۱۳۷٦) ، **عناصر داستان** ، سخن ، تهران .
----، --- . (۱۳۸۷) ، **راهنمای داستان نویسی** ، چاپ اول ، سخن ، تهران
نجدی، بیژن، (۱۳۸۵)، **یوزپلنگانی که با من دویده اند**، مرکز، تهران.
وود ، مونیکا ، (۱۳۸۸) ، **توصیف در داستان** ، ترجمه ی نیلوفر اربابی ، چاپ اول ، رسش ، تهران.